

1. Könige 17

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 و ایلای یسبی که از ساکنان جلعاد بود، به آخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»
- 2 و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:
- 3 «از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشان را نزد نهر کریت که در مقابل اُردُن است، پنهان کن.
- 4 و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بپرورند.»
- 5 پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اُردُن است، ساکن شد.
- 6 و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید.
- 7 و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.
- 8 و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:
- 9 «برخاسته، به صَرَقَه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو. اینک به بیوه‌زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را بپرورد.»
- 10 پس برخاسته، به صَرَقَه رفت و چون نزد دروازِ شهر رسید، اینک بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی‌چید؛ پس او را صدا زده، گفت: «تمنا اینکه جره‌ای آب در طرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»
- 11 و چون به جهت‌آوردن آن می‌رفت، وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.»
- 12 او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط يك مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیریم.»
- 13 ایلای وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز.
- 14 زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزِ روغن کم نخواهد گردید.»
- 15 پس رفته، موافق کلام ایلای عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند،
- 16 و تاپوی آرد تمام نشد و کوزِ روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطِ ایلای گفته بود.
- 17 و بعد از این امور، واقع شد که پسر آن زن که صاحب خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.
- 18 و به ایلای گفت: «ای مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟»

19 او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.

20 و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او مأوا گزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟»

21 آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسألت اینکه جان این پسر به وی برگردد.»

22 و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.

23 و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «بین که پسرت زنده است!»

24 پس آن زن به ایلیا گفت: «الا ن از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»